

بازهویت‌یابی دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر

سید اصغر کیوان حسینی^۱ علی اردکانیان^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۵

چکیده

دیپلماسی عمومی که از دهه ۱۹۶۰ برای توصیف جنبه‌های جدید دیپلماسی بین‌المللی وارد حوزه روابط بین‌الملل شد؛ حلقه‌ای از زنجیره تحول تکاملی دیپلماسی در دوره‌های زمانی گوناگون محسوب شده است. از سوی دیگر، آمریکا را باید از محدود قدرت‌های بزرگ دانست که از ابتدای ورود به عرصه نقش‌آفرینی در محیط بین‌المللی، از دیپلماسی یادشده بهره برده و همواره به شیوه‌ها و ابزارهای جدید و نوآورانه برای تحقق اهداف موردنظر متعهد بوده است. در این نگارش، در راستای توجه به تجارب گسترده حاصل از کاربست دیپلماسی عمومی در دوره جنگ سرد و دهه پایانی قرن بیستم، تمرکز اصلی بر سال‌های پس از یازدهم سپتامبر بوده و سعی می‌شود که ابعاد کمی و کیفی رویکرد کابینه‌های بوش دوم و اوباما در مورد استفاده از دیپلماسی عمومی در فضای مبارزه با تروریسم تشریح شود. پرسش اصلی اینکه «حادثه ۱۱ سپتامبر از چه تأثیری بر روند تحولی دیپلماسی عمومی ایالات‌متحده برخوردار بوده است؟» در پاسخ به پرسش یادشده، فرضیه موردنظر عبارت است از اینکه در چارچوب رویکرد محوری مبارزه با تروریسم، دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در دوره بوش از ابعاد بودجه‌ای، نهادی و ...، اهمیت بالاتری در مقایسه با مقطع پیش از آن برخوردار شده است. به‌منظور یافتن پاسخ مناسب و بررسی فرضیه مطرح‌شده از روش کتابخانه‌ای برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: دیپلماسی عمومی آمریکا، جنگ سرد، مبارزه با تروریسم، خاورمیانه

۱. دانشیار روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی a.keivan.ir@gmail.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی نیشابور ardakanian.a@gmail.com

مقدمه

روند پرشتاب تغییرات در عرصه مناسبات بین‌الملل موجب توجه صاحب‌نظران، کارشناسان و دست‌اندرکاران مسائل سیاست خارجی به مفاهیمی نو؛ به‌ویژه در زمینه دیپلماسی شده است. اینان کوشیده‌اند که در جهت پاسخ‌یابی برای نیازهای پیش روی دولت‌ها در شرایط زمانی مختلف، راهکارهای نوآورانه‌ای را تجویز نمایند که در نهایت زمینه‌های توسعه کمی و کیفی الگوی تعامل میان آنان و پیشبرد اهداف ذاتی سیاست خارجی را فراهم آورد. دیپلماسی عمومی را باید یکی از دستاوردهای روند یادشده دانست که از سهم قابل‌تأملی در تعالی عرصه تصمیم‌گیری در روابط بین‌الملل برخوردار بوده است. در میان بازیگران کوچک و بزرگی که از دیپلماسی یادشده در مسیر تحقق اهداف و منافع ملی سود برده‌اند؛ آمریکا از موقعیت خاصی برخوردار است. در واقع، در گذشته پافشاری این دولت بر دیپلماسی مزبور و مجموعه ابتکاراتی که برای تقویت دامنه نقش‌آفرینی آن در فضای کلان سیاست خارجی به‌کار گرفته است؛ به ضرورت‌هایی مبنی بر تأمل خاص بر پیشینه یادشده تصریح دارد. به‌این‌ترتیب، سیاستمداران این کشور با درک مناسب از قدرت و تأثیر دیپلماسی عمومی، همواره از این مفهوم در امتداد دیپلماسی رسمی و در جهت تقویت آن استفاده کرده‌اند؛ که البته در چارچوب الگوهای کاربردی مزبور، نشانه‌های بارزی از نقش‌آفرینی نهادهای دولتی و غیردولتی، رسانه‌های جمعی (به‌ویژه سینما، تلویزیون و شبکه‌های ماهواره‌ای و اجتماعی)، تکنولوژی‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی و ... مشاهده می‌شود. در شرایط پس از یازدهم سپتامبر که دولت آمریکا با شرایط جدید تهدیدآمیزی روبه‌رو شد و کوشید که با پافشاری بر رویکرد مبارزه با تروریسم اهداف موردنظر را عملی سازد؛ نشانه‌های جدیدی از اهتمام بر دیپلماسی عمومی مشاهده می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، کابینه‌های بوش و اوباما کوشیدند که از طریق پافشاری بر این راهکار در عرصه تعامل با محیط بین‌المللی، ضمن ارتقای اعتبار و وجهه آمریکا، زمینه‌های خنثی‌سازی یا تضعیف

گرایش‌های مخالف و متضاد با سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی آن را فراهم آورند. بر این اساس، دیپلماسی عمومی در جهت تحقق اهداف آموزه مبارزه با تروریسم، از کارکرد مناسبی برخوردار شد و جلوه‌های نوینی از کاربست قدرت نرم این دولت در جهت پیگیری دستور کار امنیتی - نظامی را آشکار ساخت. در این میان، به‌رغم وجوه تشابه در عملکرد بوش و اوباما، تفاوت‌هایی نیز دیده‌شده که تشریح و بیان آن به مهم‌ترین اصول ناظر بر این نوشتار تبدیل شده است. در این تحقیق، به دنبال پاسخ دادن به این سؤال هستیم که «حادثه ۱۱ سپتامبر از چه تأثیری بر روند تحولی دیپلماسی عمومی ایالات متحده برخوردار بوده است؟» در پاسخ به پرسش یادشده، فرضیه موردنظر عبارت است از اینکه در چارچوب رویکرد محوری مبارزه با تروریسم، دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا؛ به‌ویژه در دوره بوش از ابعاد بودجه‌ای، نهادی و ... اهمیت بالاتری در مقایسه با مقطع پیش از آن برخوردار شده است. پژوهش حاضر با بررسی اسناد و اطلاعات کتابخانه‌ای و به روش توصیفی - مقایسه‌ای در ابتدا به بیان پیشینه و سپس به ارائه جایگاه و نقش دیپلماسی و دیپلماسی عمومی در مناسبات روابط بین‌الملل و سپس نقش دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا پرداخته شده است.

الگوی مفهومی: دیپلماسی عمومی و کاربست آن در سیاست‌گذاری خارجی

یکی از مضامین پایه‌ای که برداشت اولیه دانشجویان رشته مطالعات بین‌المللی نسبت به دامنه نقش‌آفرینی بازیگران در فضای فراملی و ابزارهای موردنظر آنان برای تحقق اهداف ملی را شکل می‌دهد، قدرت ملی است. بر این مبنا، در فضای مفهومی و تحلیلی قدرت و کاربست آن در سیاست و روابط بین‌الملل، مخاطب می‌آموزد که دولت‌ها به‌عنوان بازیگر محوری عرصه بین‌المللی، از گزینه‌های متعددی در خصوص منابع قدرت برخوردارند که تمامی مصادیق عینی و ملموس آن تنها در دو نوع مادی و غیرمادی یا سخت و نرم خلاصه می‌شود (م.ک: بولدوین، ۲۰۰۲: ۲۶۹-۲۷۳). نکته بعد به مقوله قدرت نرم مربوط می‌شود.

از وجه نظری، دیدگاه‌هایی قابل معرفی است که بر ضرورت کاربرد این نوع قدرت به‌عنوان ابزاری کارآمد در عرصه پیچیده بین‌المللی تصریح داشته و هر یک تلقی خاصی نسبت به پیامدهای کاربرد آن در گستره همکاری - رقابت ارائه داده‌اند؛ که در این میان آراء جوزف نای^۱ را می‌توان آخرین حلقه این زنجیره دانست (کیوان حسینی و جمعه‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۳۹-۱۶۰). با این وصف، بی‌تردید «دیپلماسی عمومی» از مهم‌ترین مصادیق قدرت نرم باید محسوب شود؛ مفهومی که از دهه ۱۹۶۰ برای توصیف جنبه‌های جدید دیپلماسی بین‌المللی وارد حوزه روابط بین‌الملل شد. ناگفته نماند که دیپلماسی در طول تاریخ از روند تحول تکاملی خاصی برخوردار بوده؛ روندی که انواع و اشکال متفاوتی را شامل می‌شود: «دیپلماسی در دوران باستان» (گنجی دوست، ۱۳۸۷: ۱۸۷-۱۸۸)، «دیپلماسی به‌شیوه جدید» (که همزمان با پدید آمدن سیستم دولت‌ها در اروپا؛ یعنی پس از کنگره وستفالی در قرن پانزدهم بنا نهاده شد؛ «دیپلماسی کلاسیک» (در پی انعقاد عهدنامه معروف وین در سال ۱۸۱۵ که فصل جدیدی در روابط دیپلماتیک کشورهای اروپایی گشوده شد)؛ «دیپلماسی مدرن» (که تحت تأثیر عواملی چون ظهور ایالات‌متحده آمریکا و ورود ژاپن و چین به جرگه کشورهای قدرتمند، انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و اشاعه شعار برابری و استقلال دولت‌ها، خروج دیپلماسی از انحصار دولت‌های اروپایی، پیشرفت تکنولوژی ارتباطات و... رواج یافت) (کاظمی، ۱۳۶۸: ۵۵-۵۶).

برای این نوع دیپلماسی (عمومی) تعاریف متعددی بیان شده، که به‌طور کلی در دودسته جای می‌گیرد: اول تعاریفی که بدون جهت‌گیری و صرفاً درباره این مفهوم (دیپلماسی عمومی) بیان شده و دوم تعاریفی که با توجه به جهت‌گیری‌ها و فعالیت‌های دیپلماتیک ایالات‌متحده آمریکا صورت گرفته است. در چارچوب دسته اول، از جمله

می‌توان به هانس تاچ^۱ اشاره کرد که دیپلماسی عمومی را «تلاش‌های رسمی دولت برای شکل دادن به محیط ارتباطی در کشورهای خارجی که در آن‌ها سیاست‌های آن کشور اجرا می‌شود» می‌داند؛ با این هدف که از میزان تأثیرات منفی، سوءتعبیرها و سوءتفاهم‌ها در زمینه روابط میان کشورهای به‌کاربرنده دیپلماسی عمومی و کشورهای دیگر کاسته شود (آشنا، ۱۳۸۲: ۱۲). واتسون^۲، این نوع دیپلماسی (عمومی) را اداره روابط بین‌الملل از طریق گفتگو و مذاکره دانسته و درعین‌حال، آن را مفهوم جامعی می‌داند که مدیریت روابط بین‌الملل، سیاست خارجی و خدمات دیپلماتیک را نیز شامل می‌شود (وحیدی، ۱۳۸۶: ۳۵۸). جوزف نای نیز دیپلماسی عمومی را قدرت اقناعی مبتنی بر جاذبه‌های قوی که جهت جلب موافقت عمومی طراحی شده است، می‌بیند. وی در جای دیگری ابعاد دیپلماسی عمومی را در سه محور خلاصه می‌کند که عبارتند از: «ارتباطات روزانه»، «ارتباط استراتژیک» و «توسعه روابط پایدار» (نای، ۱۳۸۷: ۱۹۵-۱۹۷). نای در جای دیگر در خصوص ارتباط میان دیپلماسی عمومی و تبلیغات بیان داشت که تبلیغات معمولاً خالی از اعتماد بوده و اگر به‌عنوان دیپلماسی عمومی به کار رود اثر عکس می‌دهد (نای، ۱۳۸۹: ۳۵).

تعاریف دسته دوم متأثر از فعالیت‌ها و برنامه‌های آمریکا در عرصه روابط سیاسی با دیگر کشورها بوده و معمولاً توسط دستگاه‌های اطلاعاتی و حکومتی این دولت و دیگر نهادهای مربوط ارائه شده است. سابقه طرح این بحث به دهه ۱۹۶۰ بازمی‌گردد. در واقع، نخستین بار در سال ۱۹۶۵ ادmond گولین^۳ رئیس مدرسه حقوق و دیپلماسی فلچر^۴ در دانشگاه تافتز^۵، اصطلاح دیپلماسی عمومی را به کار گرفت که در عبارت «ارتباطات معطوف به منافع ملی یک کشور از طریق ارتباط با مردم خارج از مرزهای جغرافیایی»

1. Hans N. Tuch

2. Watson

3. Edmund Gullion

4. Fletcher

5. Tufts University

خلاصه می‌شد. از این زاویه، مسائلی از قبیل اعزام دانشجویان به خارج، پذیرش بورس‌های تحصیلی، خبرنگاران اعزامی، فرایند ارتباط میان فرهنگی، برگزاری انواع جشنواره‌های هنری، همایش‌ها و سمینارهای فرهنگی و پخش برنامه‌های صوتی و تصویری و حتی ایجاد سایت‌های اینترنتی و... در حوزه دیپلماسی عمومی قرار می‌گرفت (احدی، ۱۳۸۹، الف: ۲۸). در سال ۱۹۸۵ وزارت خارجه آمریکا در تعریف دیپلماسی عمومی بیان داشت:

دیپلماسی عمومی به برنامه‌های تحت حمایت دولت اشاره دارد که هدف از آن‌ها، اطلاع‌رسانی یا تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی در کشورهای دیگر بوده و ابزار اصلی آن نیز انتشار متن، تصاویر متحرک، مبادلات فرهنگی، رادیو، تلویزیون و اینترنت است (احدی، ۱۳۸۹، ب: ۱۶۳ و خرازی آذر، ۱۳۸۹: ۲۹).

آژانس تبلیغات آمریکا، دیپلماسی عمومی را دیپلماسی از طریق درک توده‌های مردم بیگانه، دادن پیام برای آنان، فعالیت به‌منظور تأثیرگذاری بر آن‌ها و توسعه گفتگو میان شهروندان و نهادهای آمریکایی از یک‌سو و نهادهای بیگانه از سوی دیگر که باعث تقویت منافع ملی ایالات متحده می‌شود، تعریف می‌کند (احدی، ۱۳۸۹، الف: ۳۰). با توجه به توضیحات بالا، دیپلماسی عمومی با چند مؤلفه خاص در ارتباط تنگاتنگی قرار دارد. نخستین آن «جنگ روانی» است (شیرازی، ۱۳۷۶: ۱۴-۱۵). مفهوم بعد تبلیغات است، که شباهت آن با دیپلماسی عمومی در «تلاش جهت ترغیب مردم به آنچه می‌خواهند» خلاصه می‌شود (هادیان و احدی، ۱۳۸۸: ۱۰۷-۱۰۹). درنهایت باید گفت که این نوع دیپلماسی از ارتباط ماهوی خاصی نیز با مقوله «قدرت نرم» برخوردار است (احدی، ۱۳۸۹، الف: ۳۰).

مطلب بعد به اهداف ناظر بر دیپلماسی عمومی مربوط می‌شود که می‌توان در دو محور خلاصه نمود: نشان دادن اینکه آنچه شما عرضه می‌کنید، از سایر جایگزین‌های آن جذاب‌تر است و دیگری، حفظ متحدان در کنار یکدیگر (نیک-آیین، احدی: ۳۶۶-۳۶۷ و

باز هویت‌یابی دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر / ۴۹

خدایی، ۱۳۸۴: ۹۱-۹۲). علاوه بر این موارد، به لحاظ نرم‌افزاری می‌توان گفت که دیپلماسی عمومی به توسعه و صدور ارزش‌ها و هنجارهای ملی بازیگر اعمال‌کننده و جذب گروه‌های مردمی و افراد کلیدی در بازیگران مخاطب منجر می‌شود؛ به گونه‌ای که به تدریج درک و تفاهم بهتری از کشور مزبور نزد گروه‌های مردمی شکل خواهد گرفت (لطفی سرابی، ۱۳۸۹: ۲۲-۲۳). در همین خصوص، برخی به کارکرد «ارتقای وجهه کشور و انگاره سازی نزد افکار عمومی» (نادری، ۱۳۸۹: ۶۷) توجه کرده‌اند.

سیر تحول دیپلماسی عمومی در آمریکا

در یک بررسی اجمالی دیپلماسی عمومی ایالات متحده آمریکا را می‌توان به قبل از جنگ جهانی دوم، در دوران جنگ جهانی دوم، در دوران جنگ سرد، پس از جنگ سرد تا سال ۲۰۰۱ و پس از ۱۱ سپتامبر تقسیم نمود.

الف- قبل از جنگ جهانی دوم: بررسی عملکرد سیاستمداران آمریکایی در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم، مواردی از به‌کارگیری دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی این کشور را نشان می‌دهد. در سال ۱۷۷۶ میلادی، بنجامین فرانکلین^۱ در جهت کسب حمایت سایر دولت‌ها از استقلال آمریکا به لندن و پاریس سفر کرد و اسناد، مقالات و بروشورهایی را در این زمینه توزیع نمود. وی همچنین نویسندگان انگلیس را تشویق می‌کرد که در حمایت از آمریکا جزوه‌ها و بروشورهایی را برای توزیع در دیگر کشورها بنویسند. مدت‌زمان کوتاهی پس از جنگ در سال ۱۸۱۲ میلادی، توماس جفرسون^۲ در کنار انتشار یادداشت‌ها و نامه‌هایی در جهت آشنا کردن مردم فرانسه نسبت به کشورش، به دنبال مقابله با مطبوعات تخریب‌کننده‌ای بود که از انگلیس به آمریکا فرستاده می‌شد (گالال^۳، ۲۰۰۵: ۲-۳). سال‌های

1. Benjamin Franklin
2. Thomas Jefferson
3. Galal

پایانی جنگ جهانی اول نقطه عطفی مهم در دیپلماسی عمومی آمریکا محسوب می‌شد (عزیزی، ۱۳۹۱: ۷۱). در سال‌های بین جنگ جهانی اول و دوم اقدامات متعددی در زمینه دیپلماسی عمومی توسط دولتمردان آمریکا انجام و نهادها و یا کمیته‌های گوناگونی در همین راستا تشکیل شده که از جمله می‌توان به کمیته اطلاعات عمومی (۱۹۱۷) و دفتر هماهنگ‌کننده بین آمریکایی (۱۹۳۸) اشاره کرد.

ب- در دوران جنگ جهانی دوم: این دوره با شروع کمیته اطلاعات خارجی در سال ۱۹۴۱ آغاز شد که عمده فعالیت‌های آن جاسوسی و تبلیغات بود. اقدام بعدی دیگر در سال ۱۹۴۱ بنیان‌گذاری مؤسسه «خانه آزادی» بود، که خود را به‌عنوان «بازگوکننده ندای راستین دموکراسی و آزادی در کل جهان» معرفی کرد (ایزدی، ۱۳۹۰: ۵۶). همچنین، مؤسسات و سازمان‌ها و برنامه‌های دیگری در این راستا ایجاد شد؛ از جمله اداره اطلاع‌رسانی جنگ (۱۹۴۲)، مؤسسه امریکن اینتر پرایز^۱ (۱۹۴۳)، معاونت امور عمومی و فرهنگی وزارت خارجه (۱۹۴۴) و برنامه تبادل آکادمیک فولبرایت^۲ (۱۹۴۶).

ج- در دوران جنگ سرد: در دوران جنگ سرد موضوع دیپلماسی عمومی در چهارچوب پارادایم جنگ سرد به‌شدت مورد توجه سیاستمداران آمریکایی قرار گرفت. نیک کال^۳ دیپلماسی عمومی این دولت در مقطع یادشده را این‌گونه تعریف می‌کند:

تلاش برای مدیریت روابط بین‌الملل به‌وسیله جلب حمایت، ارتباطات و یا مبادلات فرهنگی که در راستای سیاست‌های خارجی دولت باشد. در چهارچوب پارادایم مزبور دیپلماسی عمومی آمریکا را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول ابزار و وسایلی بود که برای کسب حمایت درباره سیاست‌های خاص استفاده می‌شد. بعد دوم دیپلماسی عمومی آمریکا در دوران

1. *The American Enterprise*

2. *Fulbright*

3. *Nicholas J. Cull*

باز هویت یابی دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر / ۵۱

جنگ سرد فعالیت‌هایی بود که به منظور انتقال اطلاعات فرهنگی و دستیابی به اهداف بلندمدت استفاده می‌شد (ایزدی، ۱۳۹۰: ۶۰).

در این دوره مهم‌ترین و کلیدی‌ترین وظیفه آژانس اطلاعاتی آمریکا، حمایت و پشتیبانی از سیاست خارجی و منافع ملی این دولت از طریق برنامه‌های اطلاعاتی خارجی به منظور تشویق و ترغیب و فهم مابین آمریکا و دیگر ملت‌ها به وسیله فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی بود (دافی^۱، ۲۰۰۹: ۳۲۵). در واقع، جنگ سرد به نهادینه شدن تبلیغات به عنوان ابزار سیاست خارجی آمریکا منجر شد؛ شرایطی که با تشدید تدریجی توانایی‌های تبلیغاتی این دولت همگام گردید (ریاحی، ۱۳۹۰: ۱۱۱). قانون تبادل اطلاعاتی و آموزش آمریکا که به عنوان قانون اسمیت-لوندت^۲ شناخته شده بود؛ نخستین سند رسمی به منظور فعالیت در بخش فرهنگ و دیپلماسی عمومی بود؛ که در سال ۱۹۴۸ میلادی به تصویب کنگره رسید. اهم اقدامات آمریکا در حوزه دیپلماسی عمومی در دوران جنگ سرد عبارتند از: بورس بنیاد کارنگی- راکفلر^۳-۱۹۵۰، آژانس اطلاعاتی ایالات متحده-۱۹۵۳، انجمن ملی دانشجویان-۱۹۵۵، بنیاد هریتیج^۴-۱۹۷۳، آژانس ارتباطات بین‌المللی ایالات متحده آمریکا-۱۹۷۷، دفتر تبادلات شهروند و برنامه‌های فرهنگی-۱۹۷۸، اداره دیپلماسی عمومی برای آمریکای لاتین و جزایر کارائیب-۱۹۸۰.

د- پس از جنگ سرد تا سال ۲۰۰۱ (دهه پایانی قرن بیستم): به طور منطقی برای آگاهی از اهمیت و جایگاه دیپلماسی عمومی در چارچوب سیاست خارجی یا جنگ سرد آمریکا، در ابتدا باید به پیامدهای بسترساز تحول یادشده توجه کرد: پایان جنگ سرد و حذف اصول و مبانی ایدئولوژیک که حدود نیم قرن در صحنه سیاست بین‌الملل حضور داشت، بروز شرایط

1. Duffy

2. The smith LundTACT

3. carnegie- rockefeller foundation

4. Heritage Foundation

مناسب برای گسترش ارزش‌های لیبرال و مردم‌سالارانه، پیشرفت تکنولوژی اطلاع‌رسانی و تسریع فرایند جهانی‌شدن، و بالاخره طرح آراء تحلیلگرانی چون جوزف نای در مورد قدرت نرم و شیوه‌های اعمال آن مانند دیپلماسی عمومی که از قدرت اقتناعی بالایی برخوردار است. نتیجه این فرایند، آغاز یک انقلاب در امور دیپلماسی بود. در فضای یادشده طبیعی می‌نمود که رهبران آمریکا نسبت به کاربست دیپلماسی عمومی، شیوه‌های مربوط و بسترسازمانی موردنیاز، دستور کار جدیدی را پیش رو گیرند:

اول - تمرکز بر خاورمیانه به‌عنوان مخاطب جدید دیپلماسی عمومی: در دوره جنگ سرد و به‌مقتضای رقابت چندبعدی میان دو بلوک قدرت، اروپا به مهم‌ترین کانون موردنظر سیاست خارجی و دیپلماسی عمومی آمریکا تبدیل‌شده بود. در شرایط جدید خاورمیانه جایگزین اروپا و به یکی از مهم‌ترین مناطق در راهبرد کلان سیاست خارجی این دولت؛ به‌ویژه از بعد گسترش ارزش‌های لیبرالی و مردم‌سالارانه مبدل شد (ایزدی، ۱۳۸۸: ۷۵).

دوم - ایجاد نهادهای حامی گسترش دیپلماسی عمومی: در این سال‌ها مقامات دیپلماسی آمریکا برای پیشبرد اهداف دیپلماسی عمومی دو نهاد اداره ارتباطات جهانی -۱۹۹۹ و دفتر عمومی معاونت دیپلماسی و امور عمومی -۱۹۹۹ را تأسیس کردند. اداره ارتباطات جهانی در سال ۱۹۹۹ میلادی، کلینتون^۱ رئیس‌جمهور وقت آمریکا برنامه‌های سرویس اطلاعاتی خارجی آمریکا را از نو سازمان‌دهی کرد و بر اثر تلفیق بخش‌های خصوصی و دولتی، اداره ارتباطات جهانی را در سال ۲۰۰۱ میلادی برای ارتباط با مخاطبان خارجی سامان داد. ادغام بخش‌های مختلف آژانس اطلاعاتی خارجی آمریکا در دپارتمان دولتی این حقیقت را آشکار ساخت، که دیپلماسی عمومی با امور رویدادهای خارجی بخش دولتی، نیاز به پرسنل دولتی را برای انجام امور دیپلماسی عمومی روشن ساخت (میلیسن، ۱۳۸۷: ۴۳-۴۴). دفتر عمومی معاونت دیپلماسی و امور عمومی در اواخر دوره دوم ریاست جمهوری

1. Clinton

بازهویت‌یابی دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر / ۵۳

کلیتتون پس از ادغام سازمان اطلاع‌رسانی در وزارت امور خارجه تشکیل شد. دفتر مزبور در بخش گزارش عملکرد سال ۲۰۰۱ خود در پاسخ به این پرسش که «چگونه دیپلماسی به ما خدمت می‌کند؟» با تصریح به اینکه دیپلماسی را برای ارتقا و محافظت از منافع آمریکاییان به کار می‌گیرد، کارکردهای زیر را برای دیپلماسی برشمرد:

مدیریت روابط دیپلماتیک با دیگر کشورها و نهادهای بین‌المللی؛ حفظ ثبات در مناطقی که آمریکا در آنها منافع حیاتی دارد؛ همگرا کردن کشورها و ملت‌های مختلف برای رفع بحران‌های جهانی نظیر تروریسم (آشنا، ۱۳۸۶: ۱۹۷):

سوم- ارائه برنامه‌های حمایتی در مراکز فرهنگی و آموزشی: در این مورد می‌توان به «برنامه کنج آمریکایی در کتابخانه‌ها- ۱۹۹۴» اشاره کرد. هر یک این مراکز با رایانه به مراکز اطلاعاتی در آمریکا مرتبط بودند. البته، امکان این ارتباط رایانه‌ای را خود سفارتخانه فراهم می‌کرد. این تکنیک جدید مستلزم تأمین امکانات از سوی کشور میزبان و کتابخانه‌های آن است. این مراکز منابع آنلاین بسیار غنی دارند و به مراکز اطلاعاتی در کتابخانه‌های آمریکا و مراکز تحقیقاتی در نقاط دیگر و در خود واشنگتن مرتبط هستند. این دفاتر که کارمندان آن را کارمندان بخش خدمات خارجی تشکیل می‌دهند، تحت نظارت دفاتر امور عمومی یا دفاتر امور فرهنگی سفارتخانه هستند (سالبوسکی، ۱۳۸۹: ۹۳).

ه- دیپلماسی عمومی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر: در کنار تأکید بر این نکته که ریشه‌های دیپلماسی عمومی معاصر و بخش‌های کنونی درباره نیاز به دیپلماسی عمومی بیشتر تحت تسلط تجربیات آمریکایی‌هاست (فول‌هام، ۱۳۸۹: ۴۴)؛ باید افزود که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بحث جهانی درباره دیپلماسی عمومی از گستردگی بیشتری برخوردار شد؛ تا آنجا که به‌زعم برخی تحلیلگران دیپلماسی عمومی موضوع توجه تمام وزارتخانه‌های خارجی کشورها گردید و فراتر از یک ابزار سیاست خارجی به‌عنوان بخشی از ساختار روابط بین‌الملل تلقی شد (میلیسن، ۱۳۸۹: ۴۸). در ارتباط با آمریکا باید گفت که اهتمام این دولت

به کاربست دیپلماسی عمومی در شرایط جدید بر اساس فرصت خلق مضامین لازم به‌پیش رفت: ایجاد پیوند گفتمان‌های بنیادین هویتی در جهت ایجاد نظم لیبرالی با هدف راهبردی مبارزه با پدیده تروریسم (سجادپور، ۱۳۸۱: ۴۵). در ادامه به مهم‌ترین اقدامات این دولت در حوزه دیپلماسی عمومی در شرایط راهبردی مقابله با تروریسم توجه خواهد شد.

هـ الف) در دوره بوش دوم: پس از ۱۱ سپتامبر دولت بوش رویه جدید و جاه‌طلبانه‌ای را در پیش گرفت؛ رویکردی بر مبنای سیاست جنگ علیه ترور که حداکثر آزادی عمل را در جهت تحقق اهداف راهبرد نوین امنیتی مطلوب فراهم می‌کرد. بوش مدعی بود که جنگ علیه ترور تا زمانی که همه گروه‌های تروریستی جهانی کشف گردد، متوقف نشده و پایان نمی‌پذیرد (میلسن، ۱۳۸۹: ۱۱۴). از این تحول در قالب چرخش اساسی در سیاست خارجی آمریکا از راهبرد بازدارندگی (۱۹۹۰-۱۹۴۵) و انهام راهبردی (۲۰۰۱-۱۹۹۰) به راهبرد حمله پیش‌دستانه و جنگ پیشگیرانه سخن گفته شده است. از سوی دیگر، حملات ۱۱ سپتامبر هویت ایالات متحده را به‌عنوان یک ابرقدرت به چالش کشید و جامعه و دولت این کشور با این سؤال مواجه شدند که: « علت تنفر از آمریکا چیست؟ » (فون هام، ۱۳۸۹: ۱۲۲). دغدغه‌های ناشی از چالش یادشده به محرک لازم برای سیاست‌گذاری در عرصه دیپلماسی عمومی و سازوکارهای نوین مربوط تبدیل شد. بر این مبنای، از یک سو دیپلماسی عمومی در کنار معرفی فرهنگ و اعتقادات آمریکایی، در قالب پیشبرد سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه و استفاده از نیروی نظامی نیز معنا می‌یافت؛ و از سوی دیگر؛ می‌بایست در راستای شناساندن سیاست آمریکا و تفهیم این موضوع به دیگران باشد که در صورت مخالفت و عدم حمایت از این دولت، متحمل هزینه سنگینی خواهند شد (علمداری، ۱۳۸۵: ۲۴).

در این زمینه تأمل بر اسناد امنیت ملی این دولت که معرف خطوط اصلی و جهت دهنده به مطالبات فراملی آن است؛ راهگشاست. در سند دکترین امنیت ملی آمریکا

بازهویت‌یابی دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر / ۵۵

(سپتامبر ۲۰۰۲)، تصریح شده که این دولت درگیر جنگ اندیشه‌هاست و در این راستا و برای استفاده از جامعه بین‌المللی باید به بالاترین میزان قدرت دست یابد و دیپلماسی عمومی مؤثری را برای ترویج جریان آزاد اطلاعات و اندیشه به منظور زنده نگه‌داشتن امید و الهام آزادی به کارگیرد. بر این اساس، این باور مشترک در میان دولتمردان و کارگزاران دیپلماسی عمومی آمریکا شکل گرفت که تصویر ذهنی نادرست مخاطبان از سیاست‌ها و رفتارهای راهبردی و فرهنگی این دولت، منشأ سوءتفاهم‌ها و ستیزه‌جویی‌های آن‌هاست؛ بنابراین، دیپلماسی عمومی که به‌عنوان یک سلاح نرم‌افزاری نقش اساسی در شکست کمونیسم و فروپاشی شوروی ایفا نموده بود، اینک می‌بایست به‌عنوان ضلع سوم استراتژی سه‌گانه آمریکا در تهاجم علیه تروریسم ظاهر می‌شد. این دیپلماسی از سه عنصر اساسی رسانه‌های جمعی، آموزش و تبادل متخصصان در زمینه‌های مختلف تشکیل می‌شد تا بهترین تصاویر ذهنی از سیاست‌ها و رفتارهای دولت آمریکا را در نزد مخاطبان خارجی ارائه نماید (مطهرنیا، ۱۳۸۴: ۷-۸). در همین ارتباط، گزارش کمیسیون ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۴) نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، که تصریح شده بود: «بعد نرم جنگ علیه تروریسم» در قالب «جنگ برای تسخیر قلوب و عقول» باید به‌عنوان سومین ضلع از مثلث راهبرد و رهیافت نوین دولت ایالات متحده آمریکا برای مقابله با تروریسم لحاظ گردد. دو بعد دیگر این مثلث، حفظ امنیت در درون مرزهای سرزمینی ایالات متحده و تعقیب و پیگیری جامع مراتب تروریسم در فراسوی این مرزها، تعریف شده بود (حسینی، ۱۳۸۴: ۵۴).

در فضای ترسیم‌شده، باید از تجربه تهاجم نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ به‌عنوان نقطه عطف یادکرد. واقعه مزبور که آشکارترین نماد تغییر رژیم یک کشور به کمک نیروی نظامی بود، تصویر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را که برگرفته از پیروی از سیاست واقع‌گرایانه و مبتنی بر برتری قدرت نظامی بود، تقویت کرد (فون هام، ۱۳۸۹: ۱۰۸). تأثیر اولیه جنگ عراق بر نظرات جهان اسلام کاملاً منفی بود. شبکه الجزیره هر شب تصاویر

خون‌آلودی از تلفات غیرنظامی در عراق را نشان می‌داد. این اقدام واکنش‌های دیگری نیز در کشورهای مختلف؛ از جمله مصر، پاکستان و غیره را نیز به دنبال داشت. القاعده عضوگیری خود را شدت بخشید و نظرسنجی‌ها نشان از افزایش محبوبیت بن‌لادن و کاهش محبوبیت آمریکا؛ به‌ویژه در منطقه داشت (نای، ۱۳۸۹: ۷۷). در نتیجه اقدامات نظامی آمریکایی‌ها روند روبه‌رشد گرایش ضدآمریکایی در اروپا، آسیا و دیگر بخش‌های جهان را موجب شد. نظرسنجی‌هایی که توسط سازمان مارشال^۱ آلمان و سرپرستی خیریه «پیو»^۲ انجام شد، نشان می‌داد که تصویر آمریکا در اکثر کشورهای اروپایی نسبت به پس از ۱۱ سپتامبر به سرعت افول کرده است. درصد حامیان سیاست‌های این دولت در آلمان ۴۵٪، فرانسه ۴۳٪، اسپانیا ۳۸٪ بود (فون هام، ۱۳۸۹: ۱۲۱)؛ حتی در خود آمریکا نیز انتقادات جدی به این نحوه عملکرد بوش و نومحافظه‌کاران شکل گرفت. در همین زمینه، ژنرال آنتونی زینی^۳ فرمانده سابق ناوگان پنجم دریایی در سال ۲۰۰۴ با صراحت از ده اشتباه راهبردی دولت جورج بوش و نومحافظه‌کاران در حمله به عراق سخن گفت:

کم‌اهمیت جلوه دادن سیاست تحدید و محدودسازی عراق، رهیافت آن‌ها مبنی بر گذر راه صلح بیت‌المقدس از بغداد، ارائه اطلاعات نادرست در قالب خطر قریب‌الوقوع صدام و سلاح‌های کشتار جمعی به مردم آمریکا با دروغ و فریب، شکست در همراه سازی جامعه جهانی، سهل‌الوصول جلوه دادن ابعاد گوناگون این حرکت عظیم، تداخل و تعارض سیاست‌های وزارت دفاع و سیا، فقدان طراحی‌های لازم قبل از عملیات، پایین بودن کیفیت و کمیت نیروهای عملیاتی در فرایند حمله و اشغال عراق، درهم‌ریختگی ساختار و نهادهای مدیریت و

1. Marshall

2. Pew

3. Anthony Zinni

بازهویت‌یابی دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر / ۵۷

هدایت امور در عراق، حذف نیروهای بعثی از فرایندهای سیاسی، امنیتی، نظامی و اداری شد (حسینی، ۱۳۸۴: ۵۳-۵۱).

سیاست‌های آمریکا و ماجراجویی‌های نظامی این کشور به صورت یک‌جانبه موجب شد تا نارضایتی از آن در میان مردم کشورهای مختلف جهان و حتی کشورهای متحد آمریکا افزایش یابد. این عوامل موجب شد تا طرح‌ها و استراتژی‌های جدیدی در قالب دیپلماسی عمومی مدنظر قرار گیرد (واعظی و احدی، ۱۳۹۰: ۱۷۰).

در این زمینه می‌توان به نقش رسانه اشاره کرد. به‌طور منطقی در فضای کلی تبیین شاخص‌های قدرت نرم آمریکا، رسانه و صنعت سینما، از اهمیت بسیاری در تبیین و اشاعه تصویری اسطوره‌ای از این کشور برخوردار است؛ آنچه برخی در قالب دیپلماسی رسانه‌ای عنوان داشته‌اند. در این ارتباط، ویژگی همراهی با تصمیم‌سازی خارجی قابل‌تأمل است. در فضای جدید نوع ویژه‌ای از رابطه میان دولت فدرال و رسانه آشکار شد؛ به این معنا که الگوی تعاملی مزبور کاملاً بر مبنای اهداف ناظر بر آموزه مبارزه با تروریسم سازمان‌دهی شد (ریاحی، ۱۳۹۰: ۱۱۹). در شرایط مزبور مشروعیت‌بخشی به اهداف و عملکرد آمریکا در تقابل با تروریسم و اصلاح تصویر این دولت در نزد جوامع اسلامی از اهمیت بالایی برخوردار شده بود. بر مبنای برخی منابع رتبه‌بندی‌های موافق آمریکا در آندونزی از ۶۲٪ به ۱۵٪ و در بین مسلمانان نیجریه از ۷۱٪ به ۳۸٪ سقوط کرد (فون هام ۱۳۸۹: ۱۲۱). اهم اقدامات دولت بوش در جهت تقویت دامنه نقش‌آفرینی دیپلماسی عمومی را می‌توان در موارد زیر مشخص کرد: ایجاد دفتر نفوذ استراتژیک - ۲۰۰۱، تأسیس صندوق اعانه ملی برای دموکراسی^۱، ایجاد مرکز اطلاع‌رسانی ائتلاف - ۲۰۰۱، راه‌اندازی شبکه رادیویی مرن - ۲۰۰۱، تأسیس دفتر نفوذ استراتژیک - ۲۰۰۲، کمیته هماهنگی سیاست‌گذاری ارتباطات راهبردی سپتامبر - ۲۰۰۲، اتاق آمریکا - ۲۰۰۲، ایده گسترش مجمع‌های آمریکایی -

۲۰۰۲، ایجاد شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی برای جهان عرب، برنامه‌های مبادله - ۲۰۰۳، تأسیس اداره ارتباطات جهانی کاخ سفید - ۲۰۰۳، ایجاد گروه مشاوران دوحزبی - ۲۰۰۳، انتشار نشریات عرب‌زبان - ۲۰۰۳، ایجاد کمیته مشورتی دیپلماسی فرهنگی - ۲۰۰۴، شورای دیپلماسی عمومی - ۲۰۰۵، سپاه صلح - ۲۰۰۵ تدوین برنامه‌های دیپلماسی عمومی آمریکا از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ (ملهم از سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶)، دیپلماسی تحولی رایس - ۲۰۰۷.

در جهت تکمیل اطلاعات یادشده، نکات زیر قابل ذکر است:

- بر اساس گزارش مالی سال ۲۰۰۳، حدود ۲۴۵ میلیون دلار برای برنامه مبادله شامل چند برنامه مجزا و متنوع اختصاص یافت (نای ۱۳۸۹: ۱۰۳).
- اختصاص ۳۲۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۱ برای کمک‌های بشردوستانه به مردم افغانستان.

- در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ آمریکا بیش از ۵۲ میلیارد دلار به افغانستان کمک کرد، ۶۰۰ مدرسه و ۵۰۰ درمانگاه در این کشور ساخت و ۵۰۰۰ معلم و آموزگار را آموزش داد و تربیت کرد (عزیزی، ۱۳۹۱: ۱۲۱-۱۱۸).

- ایجاد شرایط برای اقامت بیش از ۸ هزار محقق خارجی در سال ۲۰۰۲ در مؤسسات آموزشی آمریکا (نای ۱۳۸۹: ۸۶).

- میزان بودجه برنامه‌های تبادلات فرهنگی آموزشی در سال ۲۰۰۲ به ۱۵ میلیون دلار رسید و در سال ۲۰۰۳ کل بودجه درخواستی برای فعالیت‌های دیپلماسی عمومی وزارت امور خارجه آمریکا ۵۹۵ میلیون دلار بود. این میزان در سال ۲۰۰۴ به ۶۲۸ رسید (عزیزی، ۱۳۹۱: ۷۶).

- در طول سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۵ پخش برنامه‌های بین‌المللی حدوداً ۱۰۰ میلیون دلار از بودجه دیپلماسی عمومی را به خود اختصاص داد.

بازهویت‌یابی دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر / ۵۹

- تقریباً یک میلیارد و سیصد میلیون دلار بودجه در سال ۲۰۰۵ برای وزارت امور خارجه در زمینه دیپلماسی عمومی اختصاص داده شد. این بودجه در سال ۲۰۰۷ به یک میلیارد و ششصد میلیون دلار رسید (عزیزی، ۱۳۹۱: ۷۶).

- میزان بودجه برنامه‌های تبادلات فرهنگی آموزشی در سال ۲۰۰۲ به ۱۵ میلیون دلار رسید. در سال ۲۰۰۳ میلادی کل بودجه درخواستی برای فعالیت‌های دیپلماسی عمومی وزارت امور خارجه ۵۹۵ میلیون دلار بود که از این مبلغ ۲۷۴ میلیون دلار برای تبادلات فرهنگی و آموزشی و ۲۸۷ میلیون دلار برای فعالیت‌های دیپلماسی عمومی در سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های این دولت لحاظ شده بود (محمدی، ۱۳۸۸: ۱۶).

- در بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ دولت آمریکا حدود ۵۰۰ میلیون دلار در زمینه دو شبکه‌ی الحره و ساوا^۱ سرمایه‌گذاری کرد. ناگفته نماند که شبکه تلویزیونی الحره در سال ۲۰۰۴ فعالیت خود را با ۶۲ میلیون دلار آغاز کرد (عزیزی، ۱۳۹۱: ۸۹).

- ایالات متحده در سال ۲۰۰۳، جمعاً ۱۶/۷ میلیارد دلار به فرایند توسعه جهان کمک نمود؛ در حالی که این مبلغ در سال ۲۰۰۲ حدود ۱۳/۲ میلیارد دلار بود.

- کمک‌های گسترده به گروه‌های متعدد مدنی؛ از قبیل: مؤسسه معلمان ایران، شورای ملی ایرانی-آمریکایی، انستیتو امور جهانی، آموزش مدنی و حقوق بشر، مرکز بین‌المللی برای فعالیت اقتصاد خصوصی، مرکز بین‌المللی آمریکایی برای همبستگی کارگران.

- در سال ۲۰۰۴ کل بودجه دیپلماسی عمومی وزارت خارجه ۶۲۸ میلیون دلار پیش‌بینی شد. بودجه فعالیت‌های رسانه‌ای صوتی و تصویری و نوشتاری برای همین سال بیش از ۶۰۰ میلیون دلار در نظر گرفته شد و پیشنهاد شد کل بودجه عمومی وزارت

خارج به ۱/۸ میلیارد دلار و مجموع بودجه فعالیت‌های دیپلماسی عمومی رسانه‌های صوتی و تصویری به ۲/۴ میلیارد دلار افزایش یابد.

- آمریکا تا سال ۲۰۰۴ میلادی جمعاً به ۱۵۰ کشور جهان ۴۵ میلیارد دلار کمک اقتصادی و نظامی نمود (حسینی، ۱۳۸۴: ۷۹).

- موافقت مقامات آمریکا با سفر ۹۷۰۰۰ نفر از پژوهشگران در سال ۲۰۰۵ برای فرصت‌های تحقیقاتی و مطالعاتی به این کشور (رضا داد، ۱۳۸۴: ۱۴۷).

- پیشنهاد شورای دیپلماسی عمومی در اکتبر سال ۲۰۰۵ مبنی بر افزایش ۳۰۰ درصدی کارمندان دیپلماسی عمومی تا سال ۲۰۱۰ در واحدهای برون‌مرزی همراه با ارتقای ظرفیت پخش برنامه‌ها به صورت ۲۴ ساعته (محمدی، ۱۳۸۸: ۱۶).

- در سال ۲۰۰۶ مبلغ ۶۶/۱ میلیون دلار برای برنامه‌های ترویج دموکراسی در ایران توسط کنگره تصویب شد.

- بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ کنگره بیش از ۲۰۰ میلیون دلار برای تغییر حکومت در ایران بودجه اختصاص داد. این مبلغ افزون بر حدود ۴۰۰ میلیون دلاری بود که بنا به برخی گزارش‌ها برای فعالیت‌های مخفی بر ضد دولت ایران زیر نظر رییس‌جمهور وقت آمریکا صرف می‌شد (ایزدی، ۱۳۹۰: ۲۰۷).

- اختصاص بودجه به‌طور فزاینده برای تلویزیون صدای آمریکا؛ به‌طوری‌که از ۱۱/۳ میلیون دلار سال ۲۰۰۸ به حدود ۱۷ میلیون دلار در سال ۲۰۰۹ بالغ شد. شیوه مزبور برای رادیو فردا نیز اعمال شد (از حدود ۵ میلیون دلار در سال ۲۰۰۷ به ۶ و نیم میلیون دلار در سال ۲۰۰۹).

- طی سال ۲۰۰۸ میلادی کنگره آمریکا در چندین مرحله، بودجه‌ای در مجموع معادل ۱۰۰ میلیون دلار برای آنچه فعالیت مدنی و رسانه‌ای در ایران نامیده می‌شد، اختصاص داد (ریاحی، ۱۳۹۰: ۱۹۰).

بازهویت‌یابی دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر / ۶۱

- در سال ۲۰۰۸ میلادی ۴۳ درصد بودجه دیپلماسی عمومی آمریکا برای پخش برنامه‌های برون‌مرزی تعلق گرفت که چیزی بالغ بر ۶۲۸ میلیون دلار می‌شد و نیز ۸۷۹ میلیون دلار برای سایر برنامه‌ها و اقدامات دیپلماسی عمومی در نظر گرفته شد (عزیزی، ۱۳۹۱: ۷۶).

هـ ب) در دوره اوباما: وقتی که باراک اوباما به‌عنوان رئیس‌جمهور جدید آمریکا در سال ۲۰۰۹ انتخاب شد، یکی از نگرانی‌های عمده بسیاری از ناظران، بازسازی و احیای تصویر آمریکا از دید مردم جهان بود. واقعیت این است که در طول هشت سال ریاست جمهوری بوش، علی‌رغم افزایش چشمگیر اقدامات در حوزه دیپلماسی عمومی، میزان مطلوبیت آمریکا به‌طور چشمگیری تنزل یافته بود؛ شرایطی که در میان کشورهای اسلامی با عمق و گستردگی بیشتری همراه شده بود (زهرانی، ۲۰۰۹: ۲). از همان روزهای نخستین ورود اوباما به کاخ سفید، ملاحظات نرم‌افزارگرا در دستور کار کابینه نوپا قرار گرفت. وی در نخستین سخنرانی پس از سوگند، دو محور اصلی بیاناتش را به بزرگی آمریکا و توان رهبری جهان و تأکید بر پایان اشغال نظامی و تقویت صلح اختصاص داد. مورد بعد به پافشاری وی بر ضرورت بستن زندان گوانتانامو و نظم‌بخشی به رفتار نهادهای امنیتی و اطلاعاتی؛ به‌ویژه از بعد منع شکنجه مربوط می‌شد؛ شیوه‌ای که از سوی بوش تأیید شده بود. در این میان باید از کاربردهای نوآورانه دیپلماسی سخن گفت (حسینی، ۱۳۹۰: ۲۹۸). ناگفته نماند که از ابتدای آغاز به‌کار کابینه نوپا مراکز مطالعاتی متعددی در آمریکا راهکارهایی برای دیپلماسی عمومی آن؛ به‌خصوص راهکارهای بهبود تصویر آمریکا در جهان ارائه دادند (نادری، ۱۳۸۹: ۶۱). در ادامه به اهم اقدامات و رویکردهای دولت اوباما در زمینه دیپلماسی عمومی خواهیم پرداخت.

- پافشاری دستگاه دیپلماسی آمریکا بر دیپلماسی عمومی به‌عنوان بخش مهمی از دیپلماسی هوشمند: این نوع دیپلماسی زمینه‌های ارتقای سطح روابط دیپلماتیک را فراهم آورد و به بستری مناسب برای افزایش ارتباطات توسعه محور تبدیل شد؛ توسعه‌گرایی که در کنار امر دفاع به‌پیش می‌رفت. برآیند این نوع دیپلماسی به گره‌گشایی از چالش‌های بین‌المللی کمک کرده، قدرت مدنی آمریکا را تقویت نموده و در توازن بهتری نیز با قدرت نظامی این کشور قرار می‌گرفت. این دیپلماسی در واقع، ترکیبی از به‌کارگیری قدرت سخت و قدرت نرم به‌صورت همزمان است. ناگفته نماند که در جولای ۲۰۰۹ (از سوی وزیر خارجه) گزارشی با عنوان نخستین بررسی چهار سالانه دیپلماسی و توسعه به‌عنوان سازوکاری برای نوسازی وزارت خارجه و آژانس ارائه شد که هدف آن در بازنگری در اولویت‌های دیپلماتیک و توسعه خلاصه می‌شد. در چهارچوب گزارش مزبور، بر تقویت ارتباط متقابل، هماهنگ و مکمل میان دو حوزه دیپلماسی و توسعه تأکید شده؛ به‌گونه‌ای که شرایط برای پیش‌بینی گزینه‌های راهبردی آتی و منابع موردنیاز فراهم گردد (کیوان حسینی، ۱۳۹۰: ۲۹۹).

نکته بعد به سند راهبرد امنیت ملی مربوط می‌شود که در ماه می سال ۲۰۱۰ منتشر شد. در فرازهای مختلف آن به‌گونه‌های صریح یا ضمنی اشاراتی به کاربری دیپلماسی عمومی ارائه شده. در ابتدا باید از پافشاری مجدد نویسندگان سند بر استمرار و بازسازی رهبری این دولت به‌عنوان مقدمه‌ای بایسته برای تأمین منافع اساسی آن سخن گفت؛ منافی که در چهار مقوله امنیت، رفاه اقتصادی، ارزش‌ها و نظم بین‌المللی خلاصه شده است. نکته دیگر به مبحث رفاه بازمی‌گردد که در آن مواردی، چون: «تمایل آمریکا در تثبیت یک اقتصاد جهانی آزاد، پرونق و باثبات»، «اهمیت ایفای نقش آمریکا در نقش رهبر تولید کالاهای عمومی جهانی»، مورد توجه است. در همین زمینه، سند «بررسی چهار سالانه دفاعی» که فوریه ۲۰۱۰ از سوی پنتاگون ارائه شد، به نکات مهمی اشاره دارد. در این متن بر

بازهویت‌یابی دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر / ۶۳

نقش و وظیفه آمریکا در دفاع از آزادی و عدالت تأکید شده؛ اصولی که برای تمامی جوامع صادق و حقیقی بوده و تنها در نظام‌های دموکراتیک برآورده می‌گردد. نکته دیگر «همکاری این دولت با دیگر کشورها برای رفع تنش‌های منطقه‌ای» است که به طرفین درگیر برای دستیابی به راه‌حل‌های مناسب کمک خواهد کرد (حسینی، ۱۳۹۰: ۳۰۰-۳۰۲).

رویکرد منطقه‌گرایی به جلوه دیگری از کاربست دیپلماسی عمومی در ارتباط با خاورمیانه و جهان اسلام اشاره دارد. اقدامات و فعالیت‌های دیپلماسی عمومی آمریکا در منطقه خاورمیانه را می‌توان به دودسته تقسیم نمود: دسته اول آن سری از اقدامات و برنامه‌هایی است که به‌طور کلی برای تمام کشورهای منطقه خاورمیانه طراحی و اجرا شده مانند: تأسیس رادیو ساوا، تلویزیون الحره، شبکه رادیوی مرن، صدای آمریکا، فعالیت‌های بین‌المللی اطلاع‌رسانی، فعالیت‌های تبادل آموزشی و فرهنگی و غیره، و دسته دوم آن دسته از اقدامات و برنامه‌هایی که به‌طور خاص برای یک یا چند کشور طراحی و اجرا می‌شود. در این مورد می‌توان از: استفاده از رسانه‌های جمعی و تبلیغات به‌منظور تغییر رژیم‌های منطقه، معرفی دشمن ساختگی به‌منظور جلب حمایت مردم آمریکا، جایگزینی اسلام‌گرایان در آمریکا با مسلمانان سکولار، طرح موضوع‌های مرتبط با نگرانی‌های امنیتی و سیاسی آمریکا به‌عنوان ارکان اصلی دیپلماسی عمومی آمریکا در منطقه خاورمیانه نام برد (عزیزی، ۱۳۹۱: ۹۴-۱۰۰). ناگفته نماند که دیپلماسی عمومی در دوران ریاست جمهوری اوباما در حوزه‌های مختلف با تکیه بر تلاش‌هایی در جهت افزایش اعتماد عمومی جهانی متقابل در ایالات متحده آمریکا ادامه یافت که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: ایران، روسیه و ترکیه (موگنسن^۱، ۲۰۱۵). در ادامه، موارد زیر قابل تأمل هستند:

- از بودجه ۵۵۰ میلیارد دلاری وزارت دفاع آمریکا برای سال ۲۰۱۰ میلادی، ۵۵ میلیون دلار را کنگره برای حمایت از رسانه‌های مخالف ایران، نفوذ در ایران، مقابله با

فیلترینگ سایت‌های ضد ایرانی و آموزش الکترونیکی ایرانیان مخالف نظام برای براندازی نرم اختصاص داد (ریاحی، ۱۳۹۰: ۱۹۰).

- فعال‌سازی پروژه اعتمادسازی در ترکیه که مهم‌ترین آن عبارتند از: برنامه کارآفرینی و خلاقیت جوان^۱ و فیلم‌سازان جوان (موگنسن، ۲۰۱۵: ۳۴).

نتیجه‌گیری

در نگاهی کلی به روند به‌کارگیری و تکامل دیپلماسی عمومی در ایالات متحده آمریکا می‌توان گفت که دولتمردان و سیاستمداران آمریکایی در زمان‌های مختلف و در سطوح گوناگون فردی، دولتی و غیردولتی سعی داشتند منافع ملی و امنیت ملی این کشور را با استفاده از این ابزار حفظ کرده و ارتقا بخشند. بدیهی است در این سیر تاریخی و بر اساس اسناد و شواهد موجود، حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ باید به‌عنوان نقطه عطفی در استفاده از دیپلماسی عمومی در راستای دستیابی به اهداف سیاست خارجی این کشور؛ خاصه از ابعاد تأثیرگذاری بر افکار و برداشتهای دیگر جوامع و دولت‌ها نسبت به پدیده‌های بین‌المللی و رفتار و ایده‌آل‌های این دولت محسوب شود. رویکرد یادشده از طریق مجموعه‌ای ماتریسی به‌پیش رفته است. به‌بیان دیگر، رهبران این دولت در طول دهه‌های گذشته؛ به‌ویژه در دوره رهبری بوش دوم، از مجموعه‌ای از نهادها و سازمان‌های دولتی و غیر آن در کنار تسهیلات مبتنی بر تکنولوژی ارتباطاتی و رسانه‌ای برای تحقق اهداف و ضروریات دیپلماسی عمومی سود برده‌اند. در این زمینه باید به سازوکارهای دیگری، چون: گسترش کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی، هدایت گروه‌های اپوزیسیون در جوامع سیاسی هدف، ترویج و گسترش مارک آمریکایی، شناسایی نخبگان علمی و فرهنگی و اعطای بورس‌های تحصیلی و دیگر کمک‌های مربوط به آنان، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های

باز هویت‌یابی دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر / ۶۵

بهداشتی و فرهنگی، تبادل استاد و دانشجو، آموزش خبرنگاران و روزنامه‌نگاران، برگزاری تورهای فرهنگی و هنری؛ به‌ویژه در حوزه موسیقی، ساخت فیلم و سریال؛ به‌ویژه در هالیوود، توسعه آموزش‌های غیررسمی، ایجاد شبکه‌های اجتماعی هدفمند، ایجاد شبکه‌های روشنفکری در جوامع هدف و ... اشاره داشت. از سوی دیگر، روند سرمایه‌گذاری آمریکا در عرصه دیپلماسی عمومی این کشور، همچنین، شاهد فراز و نشیب‌های گوناگون، از کاهش بودجه و انحلال برخی سازمان‌ها و کاهش فعالیت بعضی نهادها در دهه آخر قرن بیستم، تا افزایش توجه و بودجه دیپلماسی عمومی پس از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی تا چرخش از سیاست‌های ایدئولوژیک اروپامحور تا سیاست‌های اقتناعی خاورمیانه محور، بوده‌است. همچنین، دولتمردان آمریکایی نسبت به دیپلماسی عمومی رویکردهای گوناگونی داشته‌اند. دیپلماسی به‌مثابه ابزار مدیریت بحران، دیپلماسی عمومی به‌مثابه مروج مقبولیت، دیپلماسی عمومی به‌مثابه پروپاگاندا سیاسی و فرهنگی، دیپلماسی عمومی به‌مثابه ابزار کنترل رسانه‌ها، دیپلماسی عمومی به‌مثابه ابزار جنگ روانی و اطلاعاتی و دیپلماسی عمومی به‌مثابه روابط عمومی از جمله این رویکردها بوده است. نکته پایانی به الگوی سرمایه‌گذاری این دولت در زمینه پیشبرد اهداف ناظر بر دیپلماسی عمومی بر محور مبارزه با تروریسم مربوط می‌شود. در این مورد باید گفت که هرچند هر دو کابینه پس از واقعه سپتامبر پایبندی به دستور کار محوری یادشده (مبارزه با تروریسم) را مدنظر دارند؛ اما چهارچوب رهبری بوش (در مقایسه با اوباما)، به‌رغم تأثیرپذیری از رویکرد کلان حزب جمهوری‌خواه و ملاحظات نومحافظه‌کاری، در مورد بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی و روش‌ها و سازوکارهای مربوط (خاصه نهادی)، تمایل بیشتری داشته و شواهد آشکارتری از این نوع جهت‌گیری را در فضای سیاست‌گذاری خارجی و امنیتی این دولت (بوش) می‌توان مشاهده کرد. شاید بتوان این وجه تفاوت‌گذاری را شاخص دیگری از تغییر الگوهای رهبری در میان دو حزب اصلی آمریکا دانست که به‌ویژه در شرایط پس از

سپتامبر ۲۰۰۱ نمود و بروز یافته است. اکنون نیز که انتخابات ریاست جمهوری در این کشور را پیش روداریم (او خرداد سال ۲۰۱۶)، می‌توان گفت که هرچند سرانجام این ماراتن انتخاباتی مشخص نیست؛ اما هر یک از نامزدهای اصلی دو حزب که به کاخ سفید راه یابد؛ همچنان با ضرورت بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی در چهارچوب راهبرد امنیت ملی مواجه بوده و باید برای تحقق اهداف مطلوب در عصر «سیاست اندیشه»؛ به‌ویژه در حوزه پرتلاطم خاورمیانه و شمال آفریقا، نسبت به این نوع دیپلماسی توجه خاصی داشته باشد.



منابع

آشنا، حسام‌الدین. (۱۳۸۴). فرهنگ و ارتباطات در خدمت سیاست خارجی، تهران: انتشارات مؤسسه ابرار معاصر.

احدی، افسانه. (۱۳۸۹). دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

_____ (۱۳۹۰). مجموعه مقالات دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

احدی، افسانه و هادیان، ناصر. (۱۳۸۸). جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی. فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره سوم، پاییز ۸۸.

ایزدی، فؤاد. (۱۳۸۸). جریان‌شناسی دیپلماسی عمومی آمریکا، ساختار و بازیگران، تهران: دانشکده مطالعات جهان.

_____ (۱۳۹۰). دیپلماسی عمومی آمریکا در قبال ایران، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

حسینی، حسن. (۱۳۸۴). دیپلماسی عمومی سازوکارها و ساختارها، کتاب آمریکا ۶، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

خرازی آذر، زهرا. (۱۳۸۹). دیپلماسی عمومی و جایگاه آن در ارتباطات استراتژیک. ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها، ش ۲۴۳.

ریاحی، محمدرضا. (۱۳۹۰). ایران و آمریکا؛ توسعه تضاد در بستر قدرت نرم رسانه، تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.

سالبوسکی، جولیت آنتونز. (۱۳۸۹). دیپلماسی فرهنگی و وزارت خارجه آمریکا. فصلنامه مطالعات میان‌فرهنگی، سال اول، ش ۳.

- سجادپور، سیدکاظم. (۱۳۸۱). ایران ۱۱ سپتامبر: چارچوب مفهومی برای یک سیاست خارجی. فصلنامه سیاست خارجی، زمستان ۸۱.
- شیرازی، محمد. (۱۳۷۶). *جنگ روانی و تبلیغات*، تهران: انتشارات سپاه پاسداران.
- طفی سرابی، امیرعباس. (۱۳۸۹). *تأملی نظری در مفهوم دیپلماسی عمومی*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- عزیزی، مجتبی. (۱۳۹۱). *دیپلماسی عمومی آمریکا در خاورمیانه*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- علمداری، سهراب. (۱۳۸۵). *دیپلماسی عمومی و جنگ نامتقارن آمریکا با نگاهی به ایران. اطلاعات راهبردی*، سال چهارم، ش ۴۱.
- فون هام، پیتر. (۱۳۸۹). *قدرت دیپلماسی عمومی، صلح و آژانس آمریکایی*، کتاب قدرت نرم در روابط بین‌الملل، ترجمه رضا کلهر، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- کاظمی، علی اصغر. (۱۳۶۸). *دیپلماسی نوین*، تهران: انتشارات فرهنگ اسلامی.
- کیوان حسینی، اصغر و جمعه‌زاده، راحله. (۱۳۹۲). *بهار و تابستان*. « تبیین نظری قدرت نرم بر مبنای نگرشی فرانای به کاربست منابع غیرمادی قدرت در سیاست خارجی. پژوهش سیاست نظری، شماره سیزدهم.
- گنجی دوست، محمد. (۱۳۸۷). *تحولات دیپلماسی در عصر اطلاعات*، فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، ش ۱.
- لطفی سرابی، امیرعباس. (۱۳۸۹). *تأملی نظری در مفهوم دیپلماسی عمومی*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- مطهر نیا، مهدی. (۱۳۸۴). *دیپلماسی عمومی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران*، کتاب آمریکا ۶، تهران: انتشارات توسعه ابرار معاصر.

بازهویت‌یابی دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر / ۶۹

میلسن، ژان (۱۳۸۹). دیپلماسی عمومی نوین از تئوری تا عمل، کتاب دیپلماسی عمومی نوین، قدرت نرم در روابط بین‌الملل، ترجمه رضا کلهر، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

نادری، عباس (۱۳۸۹). ویژگی‌های دیپلماسی عمومی موفق. مجموعه مقالات دیپلماسی عمومی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه،
نای، جوزف (۱۳۸۷). رهبری و قدرت هوشمند، ترجمه محمودرضا گلشن و دیگران، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

نیک‌آئین، احسان (۱۳۸۸). دیپلماسی عمومی، رویکرد نو در عرصه روابط بین‌الملل. فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و سوم، ش ۲.
وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۸۶). تغییر در عرصه سیاست بین‌الملل و دگرگونی ماهیت دیپلماسی. فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و یکم، ش ۲.

Baldwin, David (2002). "Power and international relations" in, The Handbook of international relations ,ed: w .Carlsnaes, T. Risse ,Thousand Oaks: Califs, Sage press,PP. 177-190

Duffy, J. (2009). "How Globalization Became U.S Public Diplomacy at the End of the Cod War" in Handbook of Public Diplomacy. pp. 325 – 326

Galal, Jujy (2005) "The history and future of us public diplomacy ", Global Medi Journal, volunn 4, Issue 7.

Mogensen, K.(2015). "International Trust and Public Diplomacy". International Communication Gazette, 1748048514568764.

Zahrani, R. S. (2009). "Public Diplomacy through the Looking Glass: Obama, US Public Diplomacy and the Islamic World". World Politics Review, vol.2.



ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی